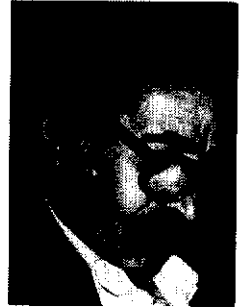


# درونمایه قصه‌های ابراهیم گلستان

نوشته عبدالملی دست‌غیب



در تحلیل رومان فارسی باید جای ویژه‌ای نیز به موضوع «مطایبه» و «طنز» و درونمایه‌های خندستانی (کمیک) داده شود. مطایبه‌گویی و طنزنویسی در ادب ما پیشینه‌ای طولانی دارد. این موضوع هم در شاهنامه فردوسی هست هم در کلیله و دمنه، گلستان، مثنوی مولوی و غزلهای حافظ و کلیات عبیدزاکانی. از دوره مشروطه به بعد طنزنویسی در ادب ما جان تازه‌ای می‌گیرد و بهترین نمونه‌های آن را در «حاجی بابای» میرزا حبیب اصفهانی و «سفرنامه ابراهیم بیک» حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای. «چرند پرنده» دهخدا، آثار جمالزاده، حاجی آقا و توپ مرواری هدایت، نون و القلم، آل احمد، دانی جان ناپلئون ایرج پزشک‌راد، آثار جواد مجابی، «گورستان غریبان» ابراهیم یونسی، شکر تلخ (۱۳۴۷) حاجی در فرنگ (۱۳۴۴)، انسیه (۱۳۴۹) «جعفر شهری‌یاف» «داستان‌های گزیده» پاینده و «اسرار گنج دره جنی» ابراهیم گلستان... مشاهده می‌کنیم. در روزنامه‌های صور اسرافیل، توفیق، بابا شمل، چلنگر و اشعار نسیم شمال (اشرف حسینی کیلانی)، نیما یوشیج، ابوتراب جلی، افراشته، اخوان ثالث (م. امید)، منوچهر نیستانی و شاهرودی... نیز طنز و مطایبه‌گویی جای نمایانی دارد. اما در رومان‌های ما رگه‌های طنز و مطایبه‌گویی کم است ولی آن جا که هست (مانند رومان دانی جان ناپلئون) طُرفه در خور تعمق است.

«اسرار گنج دره جنی» گلستان رومان کوتاهی است که پایه آن بر موضوعی جدی نهاده شده اما این جدی بودن، سراسر در هاله طنز و ضحک پوشانده می‌شود. این کتاب - که در ۱۳۵۳ در تهران چاپ شده - از چند لحاظ اهمیت دارد اما متأسفانه کتابخوانان و

ناقدان ما به آن توجهی در خور نکردند و اهمیت آن را در نیافتند. احتمالاً جو سیاسی دهه ۵۰ و ۶۰ مانع از این شده است که به این رومان هنری بدیده تحقیق بنگرند و درونمایه و ساختار و بیان آن را بسنجند. پس باید به جبران مافات کوشید و اهمیت این نوشته را باز گفت.

ابراهیم گلستان زاده شیراز است. پدرش در سلک و عاظم بود و بعد روزنامه «گلستان» را در شیراز منتشر کرد و در مسائل سیاسی شرکت جست و حتی در دوره‌ای شهردار شیراز بود. گلستان در جوانی به تهران آمد و به حزب توده پیوست و از اعضاء هیئت تحریری روزنامه رهبر شد. در پی وقایع آذربایجان و انشعاب از حزب توده به همراهی خلیل ملکی و آل احمد و انور خامه‌ای، رویاروی حزب توده قرار گرفت ولی بر خلاف آل احمد به کار سیاسی ادامه نداد و به فیلمسازی و ترجمه و نوشتن قصه پرداخت.

گلستان مانند چوبیک زیر تأثیر ادبیات مشهور آمریکا قرار گرفت و از آن جا که چند ترجمه از آثار همینگ وی و مارک تواین، اشتاین بک، فاکس... را عرضه داشته بود و با آثار ایشان آلفت یافته بود، قصه‌هایش نیز رنگی از اسلوب نویسندگی نویسندگان تجربی آمریکائی داشت، به ویژه بازی‌های لفظی و شیوه گرتروید اشتاین در نژاد جلوه‌ای بارز یافت.

این را نیز باید گفت که گلستان به سبب تکروری و روابطی که با شرکت نفت و حتی دربار یافت در دهه‌های بحرانی ۴۰ تا ۶۰ هدف حمله قرار گرفت و آل احمد او را به سخنی شحاتت کرد و بر او حمله آورد. گلستان نیز در مقام مدافعه در «فیلمنامه بودن یا نقش بودن» و «اسرار گنج...» منش و اسلوب نویسندگی آل احمد را سخت به محک نقد زد و در نتیجه پیروان آن روز آل احمد از جمله براهنی به گلستان سخت تاختند. نویسنده این سطور نیز در دهه ۴۰ به سبب دفاع گلستان از پیش نهاده معروف «هنر برای هنر» در دو مقاله در مجله نگین، گلستان را آماج حمله و نقد قرار داد.

امروز که از آن التهاب‌ها کمتر نشانی باقی مانده است، بهتر می‌توان کار گلستان و همانندهای او را بازسنجی کرد و جایگاه او را در ادب معاصر فارسی معین ساخت چرا که سرد و گرم روزگار می‌بایست

حما ما را به نظرگاهی مداراجویانه، منصفانه و تحقیقی رهنمون شده باشد و ما را به این نکته رسانده و برساند که پیشداوری‌ها را به کنار بگذاریم و اهمیت آثار هنری را چنانکه هست دریابیم و در مقام منتقد ملاحظات خارجی را درباره متن هنری دخالت ندهیم.

## الفاظ بدون انسجام...

پیش از هر چیز باید گفت که نثر گلستان، نثری است روان، طنزآمیز و شاعرانه. پیداست که او در ترصیع کلام سخت می‌کوشد و همچون سنگتراشی که دل کوه را می‌کند و رگه‌های پرنبدین مرمر را از آن بیرون می‌آورد، به حجم انبوه و سخت الفاظ می‌آویزد و پیکره دلخواهش را از آن بیرون می‌کشد. این نثری است بسیار زیبا و همانند زیبارویی که از زیبایی خود آگاه است، رعنائی می‌کند و جلوه می‌فروشد. به این سو و آن سو می‌نگرد و سر و گوش آب می‌دهد تا مطمئن شود سخت پسند خواستاران افتاده است. اما همانطور که زیباروی موصوف گاه شاید از رعنائی به کبر و غرور می‌افتد و عشو‌ها و کرشمه‌هایی در کار می‌کند تا بیشتر دل برباید، نثر گلستان نیز گاهی جلوه از حد بدر می‌برد و لوس می‌شود و در این جاست که سبکسری جای وقار و جلوه فروشی جای دلربایی را می‌گیرد و سخن از جایگاه خود بدر می‌افتد و به مثنی الفاظ بدون انسجام فرو کاسته می‌شود.

دختر روزی سه چهار بار رخت عوض می‌کرد و عور و عشو در تن و در جان او همیشه تکان می‌خورد، و همچنین می‌خورد، همچنان می‌خورد، می‌خورد و رنگ و گرد و روغن به چهره می‌مالید و می‌درآینه خود را به دیده خرید می‌دید و آفرین به خود می‌گفت. (اسرار گنج، ۷۷)

افزون بر این می‌بینیم که در این جا نویسنده شخص داستانی خود را به باد حمله گرفته است و پیداست که از او مضحک قلمی (کاریکاتور) ساخته و این کار شأن طنز را کاهش می‌دهد و گاه کار به جانی می‌رسد که اگر مطلب هست دیگر زیبایی نیست:

من حسن می‌کنم که وقت ندارم. من با رسوب‌گند حوادث قانع نمی‌توانم شد. من قانع نمی‌توانم شد. من

رشوه نخواهم داد. من تقلید در نخواهم آورد. من فکرم را فدای سلام و علیک و آداب معاشرت نخواهم کرد. من خود را نگاه خواهم داشت. (مذومه، ۱۷۲، تهران ۱۳۴۸)

می بینم که این «من مین گوئی» بدجووری کار نثر را لنگ کرده است. اما وقتی که نویسنده به تأثیرات حسی یا فکری عمیق چنگ می زند، و تصنع در کار نمی آید، نوشته رهوار می شود و جان می گیرد:

در این میان، در راه یک گاری به گیل نشسته بود و وقتی که گاریچی شلاق زده اسب بلکه اسب تفلانکند، تفلاکر دانا چنان که

بارگاری، طاووس رنگ طلائی با گردن دراز که انگار زرافه است لنگر گرفت و کله کرد و سرنگون افتاد و با این سقوط چرخ هم در رفت و از فشار در رفتن چوب بلند سال بند در هم شکست. (اسرار گنج، ۸۹)

شب در نور ماه سحر می شد و کوه ها به ضرب اهرم پیوسته قطار از پشت پنجره می رفتند تا داشت صاف با بوی بوته ها و روشنی صبح باز شد، رسید. (مذومه، ۱۳۳)

نثر گلستان نامستقیم است. روایت داستانی او تأثرات حسی را نه فقط از دانستگی راوی بلکه از دانستگی دیگران نیز نقل می کند و گاه روایت را به دست من درونی اشخاص داستانی می دهد. به این ترتیب گلستان پس از همدایت، از نخستین قصه نویسانی است که پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ قصه مدرن می نویسند. خود او می گوید:

برای من نقطه اساس کار، ساختمان است... عقیده ای را که برای ساختمان دارم از همان اول داشتم. (روزنامه آیندگان، فروردین ۱۳۴۹)

از لحاظ درونمایه، قصه های گلستان در تنگناست. او در چهار مجموعه قصه کوتاه و رومان «اسرار گنج...» خود، در یکی دو مایه می نوازد و آن تجربه وسیعی را که نویسندگان تجربی آمریکا دارند، ندارد. در بیشتر قصه های کوتاه خود روایتگر حس تنهایی و از خود بیگانگی و اضطراب است، از خرافی بودن مردم و دوز و کلک های حزب و سران حزب سخن می گوید اما در «اسرار گنج...» افزون بر این مطالب، در زمینه درونمایه قصه جهش می کند و با حسی دورنگر، ساختمانی را که چند سال بعد از پایه فرو ریخته، به تصویر می آورد.

کتاب «اسرار گنج دره جنی» از روی فیلمنامه ای که نویسنده خود ساخته است، نوشته شده. گروهی مهندس برای نقشه برداری از دره ای می گذرند و به تپه ای می رسند و جعبه دیدیاب خود را روی سه پایه

## نثر گلستان نامستقیم است. روایت داستانی او تأثرات حسی را نه فقط از دانستگی راوی بلکه از دانستگی دیگران نیز نقل می کند.

محکم می کنند و آن را می چرخانند. کسی که در جعبه می نگرد تصویر مردی روستائی را می بیند که در آن سوی دره با گاو خود سرگرم شخم است، انگار که خواب است و خواب آورد.

ظاهراً از پس پشت این جعبه دیدیاب که کار دوربین فیلمبرداری را می کند. رویدادهای بعد وصف و مجسم می شود. مرد روستائی فقیر، زن و پسر و خانه ای حقیر دارد و تکه زمینی سنگلاخ که به دشواری معاش او را تأمین می کند. او در زیر بار آندوه و رنج و شوربختی کمر خم کرده است. اما همو در حالی که زمین را سخت شخم می زند به کشف دخمه ای که پر از آثار عتیق و زر و جواهر است می رسد. دیوانه وار به رقص در می آید و به سوی ده می شتابد و گاو خود را به زور و ضرب چوب به ده می کشاند و در اوج شوریدگی آن را می کشد و غریب می کشد. مردم ده او را دیوانه می پندارند و به شدت کتک می زنند و از روستا می رانند. سپس مرد روستائی تصمیم می گیرد از روستائیان انتقام بگیرد، به جباه و جلال برسد، زن و خانه نو کند و به تلافی ایام شوربختی از زندگانی کام بگیرد. در تصویر بعد زرگر و زنش به میدان می آیند و چون می دانند روستائی، گنجی در اختیار دارد، می کوشند آن را از کف وی بر بایند. مرد ثروتمند شده و اینک زرگر و زن او، جوان جوئی نام در عالم هنر، معلم روستا، زینل پور، کلدخدا و کاسه لسان دیگر احاطه اش کرده اند و او را به سوی مسند قدرت و جلال و کامجویی پیش می رانند. قهوه چی میان راه روستا و شهر به کار او مظنون می شود و گمان می برد که او در کار خرید و فروش تریاک و هروئین است و سر در پی او می نهد. ژاندارم منطقه که از رفت و آمد قهوه چی به روستاهای اطراف بدگمان شده همه کارهای خود را رها می کند و قهوه چی را می باید. کلدخدا که مخفیانه درخت ها را می برد و زغال درست می کند، از رفت و آمد ژاندارم بدگمان می شود و زاغ سیاه او را چوب می زند.

در این گیر و دار مرد روستائی همچنان به بهره برداری از گنج مشغول است و آثار عتیق را تکه تکه می کند و به شهر می برد و به زرگر می فروشد. زن زرگر که از سود حاصل از خرید و فروش زر و جواهرهای مرد روستائی راضی نیست، خود را وارد معرکه می کند و در راه روستائی دام پهن می کند. این دام دخترک کم و بیش زیبایی است که خدمتگر اوست. مرد روستائی طعم شهوت را می چشد و به دام می افتد. پس از این مرحله، دیگر کار در دست زرگر و زن اوست که مرد را هر طور بخواهند برقصانند.

زینل پور را با خود همدست می کنند و نقشه می کشند که برای مرد کاخی بسازند اما این کاخ با ابزار جدید بر روی همان خانه سست پایه حقیر روستائی بنا می شود، و سپس زلزله یا انفجاری این کاخ مقواتی را از پایه ویران می کند. از سوی دیگر زرگر، قهوه چی، ژاندارم و کلدخدا که سر در پی یکدیگر نهاده اند به دخمه راه می جویند. زرگر در زیر خرابی ها زر و جواهر مدفون می شود، ژاندارم به دست قهوه چی کشته می شود و قهوه چی را کلدخدا از پای درمی آورد و زلزله حاصل از انفجار جوان جوئی نام و کلدخدا را در عمق دخمه مدفون می سازد.

### ساختار وصفی و تصویری

نماهای قصه تا حدودی آشکار است. روستا مردی که به گنج شایگان می رسد شاه است، زینل پور که بعد لشکونی می شود هویدا نخست وزیر اوست. زرگر و زنش کمپانی های نفتی هستند، گنج همان نفت است که درآمد حاصل از آن، ایران را در دهه های ۴۰ تا ۵۰ از این رو به آن رو کرد و تا آستانه مدرنیزاسیون قلبی پیش برد. خانه ای که ویران می شود نظام حکومتی آن زمان است که می خواست بر روی پایه های سست گذشته، تمدن جدیدی را که با آن پایه مناسب نبود، بالا بیاورد. جوان جوئی هنر همان روشنفکر غرب زده است که نه شناختی از هنر و تفکر دارد نه توان و حال و حوصله ای که آنها را بدست بیاورد و در این میان نقاشی هست که زینل پور از قدیم می شناخته و او را برای تصویر کردن مرد روستائی و زن تازهاش به ده آورده است. این نقاش متوجه پوسیدگی شالوده ها می شود و به زینل پور هشدار می دهد. در واقع این نقاش صریح و راستگو خود نویسنده است.

ساختار داستان وصفی و تصویری است. تصویر هر صحنه، صحنه پیش را تکمیل می کند. درباره این قصه گفته اند که «این بار گلستان به جستجو در ذهنیت

تحمیلی پوشیده است عریان کند و افزون بر تصویرهای پیوسته، طنز خفی و هنرمندانه‌اش بر استحکام ساختار قصه می‌افزاید. آدمها در قصه‌های کوتاه گلستان در واقع در جستجوی هویت و خود خویش‌شان هستند. مرد جوانی که در قصه «آذر» ماه آخر پانزده مأمور است پاکتی را مخفیانه به شخص دیگر داستان که دستگیر خواهد شد برساند، بیشتر در بند افکار خویش‌شان است. احساس او این است که همه کارهای حزب بیهوده و قلابی است و سر نخ قضایا را دیگران می‌چرخانند. از شوربختی آن شخص دیگر مغموم است اما می‌داند که کاری نمی‌توان کرد جز اینکه شخص، فریب زرق و برق‌های ظاهری را نخورد و به اصالت خود بچسبد. راه دیگری برای او باقی نمانده است و به خود می‌گوید:

خیلی وقت است که شب است و تو همه‌اش در این میدان خالی و کنار این چمن‌های لجمار و گرد این یادگار گذشته با سایه‌های خودت گرده‌ای. از راهی برو، از راهی برو. از راهی که ترا به خانه خودت برساند، به جایی که از ته دل بدانی جای‌ت است (آذر ماه آخر پانزده، ۱۳۲۸ و ۱۳۴۸. قصه در آبان ۱۳۲۶ نوشته شده است)

شخص عمده داستان مذومه، کارمند عالی‌رتبه



بکن، من نمی‌دونم، گیرش بنداز. زرگر وقتی که زن سکوت کرد بیشتر ترسید. خوف حضور ساکت خبثی که در کسین می‌رفت سنگین تراز صدای جهش‌های آشکارش بود. ناخن‌ها را که چیده بود دویساره سپرد به ناخنگیر. بی‌قصد چیدنشان، در این بهانه که مشغول صاف کردنشان است. (اسرار گنج، ۶۱)

نویسنده با مهارت نخست‌تصویر مؤثری از زرگر و زنش می‌دهد و بعد به درون هر دو شخص راه می‌جوید و تیت باطنی آنها را آشکار می‌سازد. او واقعیت سیاسی زمان را به زبان رمز و تصویر بیان می‌کند اما آنچه را که تصویر می‌کند واقعیت نگاری صرف نیست. رو بردن به ژرفای قسمی تفکر اجتماعی است که رکود و سستی اجتماعی را که در زیر لایه زوررقی زرنمای

آدمها نپرداخته و صناعت نگارشی بدیعی را نیاز موده است، رومانی ماجرائی آفریده که در وهله اول خواننده را با ماجراهایش سرگرم کند اما بعد با رمزهای آن آشکار می‌شود و به واقعیت‌های سیاسی زمانه می‌پردازد (صد سال داستان‌نویسی، ۲/۶۵)

این داوری درستی نیست. دو جمله نخست داوری‌کننده از همان آغاز نشان می‌دهد که وی عمق هنر نویسنده را در نیافته. جستجو نکردن در دانستگی آدمها به این معنا نیست که نویسنده صناعت نگارش بدیعی را نیاز موده چرا که عکس آن، این گزاره می‌شود که هر کس درون دانستگی آدمها را کاوید، نوشته‌ای بدیع آورده است. اتفاقاً در این داستان، نویسنده از تأثرات حسی و شخص آزموده شده در مذومه و شکار سایه فراتر می‌رود و آدمهای داستانی را در زمینه اجتماعی تصویر می‌کند. کار او در این جا کار تصویری است، فیلمبرداری می‌کند، ظواهر را نشان می‌دهد تا خواننده را به ژرفا برساند و در این کار موفق است و نوشته‌اش بدیع و تازه و حاکمی از قدرت کلامی و توانایی قصه‌نویسی است.

زرگر نشسته بود پیش بخاری، می‌کوشید ناخن بچیند و غیظ غلیظ و دق دل و حس ضعف و عجز در پیش سیل مستمتر تن‌زنش را بازوردادن به دسته ناخنگیر، در دقت به صاف چیدن ناخن، جبران کند.

زرگر از زیر بار هوا و شمات گفت: آخه من چیکار کم؟ قصدش گرفتن دست‌وراه‌نمائی نبود. آخی بود. اما بشنید که زن می‌گفت: گولش بزن، بتر سونش، خورش



آژانس هواپیمائی

مجد سیر



نمایندگی فروش بلیط‌های هواپیمائی  
ایران ایر و کلیه خطوط بین‌المللی  
(خارجی و داخلی)

(فروش بلیط ارزان قیمت به تمام نقاط دنیا)

نشانی: تهران، خیابان ستارخان، خیابان شهیرآرا، مقابل اداره گذرنامه، نبش ۱۶ متری محمدی، پلاک ۲/۲ کد پستی ۱۴۴۳۷  
تلفن: ۹۷۷۶۴۴ - ۹۸۳۶۴۴ - ۹۷۷۱۸۵ - ۹۷۷۱۸۴ - ۹۷۷۱۸۳  
فاکس: ۹۷۸۹۲۵

اجتماعی

شرکت نفت نیز مبارزه‌های پیشین حزبی را تلف کردن عمر می‌داند و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خورد و از نادانی خود یاد می‌کند: ما از سیل تو امید داشتیم، امید داشتن از خرید است. نارو زدی سیل، نارو زدی. تقصیر ماست که جبران ناتوانی خود را در هیکل درشت تو دیدیم. با یدمیان زندگی و هم خط کشید. (مذومه، ۱۳۱)

این نو میدی و ناتوانی در برخی قصه‌های گلستان سر به تحقیر عوام می‌زند. گول خورها نیز، مانند گول زن‌ها مقصرند و از آنها امیدی نمی‌توان داشت:

مزخرف! این چیست که ساخته‌اند... که این طور قوز کرده؟ بدبخت‌ها، مجسمه ساخته‌اند. برای مملکت مجسمه‌ها، مجسمه مرده‌ها برای مجسمه‌های مرده، مجسمه هزار سال پیشی‌ها برای مجسمه‌های مرده ده هزار ساله. (آذر ماه آخر پانز ۶۳)

اما در «اسرار گنج...» همین مردم در جشن با شکوه مرد تازه بدوران رسیده راه ندارند. پشت سیم‌ها مانده‌اند. در واقع نیامده‌اند و اطراف مرد تازه بدوران رسیده را گروه کاسه‌لیسان گرفته‌اند. پس بر خلاف آنچه نویسنده در قصه‌های پیشین خود می‌نویسد، مردم عادی زنده‌اند و قضا را خوب می‌فهمند. فقط حاکم و کاسه‌لیسان او هستند که بر پر قوی خود فریبی لمیده‌اند و دنیا را به کام خود می‌بینند در حالیکه موریانه فساد از زیر پایه‌های مقوامی ساختمان را می‌جود و می‌پوساند. افزون بر این مردم، ریشه در زمین و آب و خاک دارند. بد یا خوب به دلبستگی‌های دیرینه وابسته‌اند و بدون تظاهر کار می‌کنند و زحمت می‌کشند. در بخش سی و هفتم رومان، برادر زن مرد تازه بدوران رسیده، روستائی مردی رنجبر که گوده می‌زند تا درخت بکارد، و زینل پور به روی صحنه می‌آیند. برادر زن می‌خواهد مرد روستائی را مستقاعد کند که کارهای شوهر خواهرش غلط است زیرا با بکار گرفتن عده‌ای کوه و تپه را صاف می‌کند تا خانه بسازد، درخت‌ها را می‌برد تا ستون‌ها و پایه‌های سیمانی درست کند و به آن مرد می‌گوید: دلت خوشه گوده بزنی، درخت بکاری... (به ناگهان فریاد خشم شد)، گفت: اون وردارن ریشه می‌زنن، کنده رادارن اره می‌کنن. (ص ۱۱۰)

ولی روستائی سرگرم کار ساده خویش است و فکر می‌کند که برادر زن حسودیش شده که شوهر خواهرش پولدار شده. زینل پور سی‌گویی: خیلی جوشیه. [اما] پسر خوبی. برادر زن تهدید کرده که از روستائی رود و روستائی می‌گوید: بد دهنه. بی‌عرفته. آدم نیاس قهر بکنه بره... ما علف این خاکیم، از این خاک

## این منطق گلستان که متکی به اصل «این یا آن است» رسوب افکار جوانی و دوره کارآموزی حزبی اوست.

قدیمی از هم گسسته مثل دسته گل تازه به چشم بیاید... شدن چیز دیگر بود اما برای برگشتن به صورت اول یک نیمه با دکافی بود. (ص ۱۱۷)

وصف جشن عروسی تازه به دوران رسیده و دخترک خدمنکار زن زرگر مسزحکه و «نقیضه گسوتی» (Parody) واقعی است. در خانه کاهکلی سابق که اکنون در زورق پوشانده، شده و مانند خانه‌ای زرین در زیر نور خورشید برق می‌زند، جماعت انبوهی گرد آمده‌اند:

جمعیت از شماره افراده زیاد تریود. اصلا کمتر در آن میانه مردم ده بودند، بیشتر از روستاهای همسایه و هم چنین گروه انبوهی مهمان‌های حرقه‌ای از شهر... چسندین گسروه مسزطرب و مقلدو «شومن»، رقاصه‌های شکم جنبان، تنبک‌زن‌های عترت‌باز، نقد بنویس‌های نامه‌های جنجالی، خواننده‌های سبک فیلم‌های هندی، خواننده‌های سبک سوخته‌دلها، خواننده‌های سبک داغ و عاصی و نوع نوین دیگری که به جای صد اکلاه گیس و زوزی دارند همه، تمام، هنرمند ارزنده؛ همه تمام، جاودانه ابر مرد‌های فوق افیونی... عجب جمعی، چه غوغائی! آنها که هوزنان حرقه‌ای بودند گل ریختند، نقل افشاندند، فریادها زدند... محشر بود. چون از میان جمع هیچ کس نمی‌دانست داماد کیست و تنها به ضرب کلاه سلیندر باید شناخته می‌شد. گاهی زرگر را داماد فرض می‌کردند، آن وقت می‌گفتند پیره سگ عجب لعبتی بدست آورده. قد عروس که کوه تا بود گاهی او را میان موج جمع پنهان می‌کرد آن وقت مردم که همسر زرگر را با آن لباس سرخ و کلاهی که جقه جواهر داشت، عروس فرض می‌کردند می‌گفتند امشب داماد آهک می‌شود. (اسرار گنج ۱۳۶)

سپس جماعت خواننده و مزقانچی و تهنیت‌گو و شاعر به پیش‌نما می‌آیند و زینل پور و زن زرگر مواظب هستند که کارها به خوبی و خوشی پیش برود. برادر زن - نماینده «روشتفکر» معترض نیز به میان میدان می‌جهد و در میان غوغائی که گوش فلک را کر می‌کند فریاد می‌کشد: پس کنین دیگه. والله دارن خرتون می‌کنن:

اما صد اقط همان جلوها بود، آن جاکه مشت او به هر طرف به هوامی خورد، فریاد او به هر طرف به هوامی رفت و رقص اطرافش دوباره تندو تندو می‌شد. (ص ۱۲۹)

داماد فرمان می‌دهد برادر زن را بیرون بیندازند ولی زرگر صلاح دید طرفه‌ای دارد:

وقتی میکروفون بهش دادی مردم میگن اینا داس، مردک مقلده، واسه خنده س... فریاد مرد یکبار مثل رعد روی رقص و ساز و خنده‌ها افتاد. می‌گفت: راضی نشین! ای وای از شما، شمارا می‌کن آدم؟ قرن بدین انقدر.

سبز شدیم، کجا بریم. آدم باید تحمل کنه. جداندر جدما تحمل داشتن، تحمل کردن همیشه بودن.

[سپس] ایل را گرفت و باز یکار افتاد. دیگر غروب بود. می‌دانست پیش از غروب کامل و باران شب باید که گوده برای نهال‌های تازه بیشتر زد. (ص ۱۱۲)

در این گزاره‌ها البته سخن از تحمل دیرپای مردم رنج‌دیده هست اما خورد آن رنج‌ها و تحمل‌ها نشان داده نشده است. این کار را در واقع نویسندگانی مانند دولت‌آبادی، امین فقیری، ابراهیم یونسی و رحیم نامور... بر عهده می‌گیرند که از دل همین رنج‌ها و تحمل سر بر آورده‌اند چنانکه در گورستان غریبان ابراهیم یونسی یا سایه‌های گذشته رحیم نامور (۱۳۵۹) می‌بینیم:

در آن روزگار حتی اسمی از این نظام نوین (مشروطه) به گوش مردم منطقه دور افتاده مانده بود و ساکتین این حوالی فارغ از گیر و دار حوادث... می‌زیستند... ماهمه در دامن نظام حاکم، نظامی که دنباله قرن‌های گذشته بود، نشوونما می‌یافتیم و به طور غریزی آن را مطلق و جساویدان و آنچه می‌بایست باشد می‌شناختیم... بر جسته‌ترین و نخستین تأثیر عمده‌سن از این محیط مربوط به یک سلسله کشمکش‌های متداول عشیره‌ای است. این کشمکش‌ها در حقیقت جوهر و روح آن زمان و انعکاس دهنده واقعیت زندگی آن زمان و مبتنی بر قانون جنگل بود. (سایه‌های گذشته، ۵۲)

اکنون در دوره انقلاب سپیده بر روی ساختمانی از این دست، غلافی از تمدن جدید، آبگرمکن، کاشی، چلچراغ، تلویزیون، نخته‌های پلاستیک، پرده‌های گرانبها، پلاستوفوم که از دور مانند سنگ به نظر می‌آید... کشیده‌اند چرا که آنچه در درون است، انسان به آن عادت دارد ولی برای نظاره عموم «روی آن را باید خوب مرتب کرده»:

کاهگل رابه نخته‌های بزرگ سفید پوشانده‌اند. کار بریدن آسان بود، چسباندن آسانتر... هر تخته بزرگ بیش از چهار میخ نمی‌برد، هر گوشه یک دانه، راحت، سبک، قشنگ، پاک، فلاهی. یک نصفه روز کار داشت تا خانه

از قوت صدای طنین دار، سگ ها و گربه های روی میز جستند، ترسیدند و در رفتند. از جست شان بشقاب و بطری بسیار لغزید و سرنگون می شد... آن وقت به اشاره زن زرگر مسطرها تا پیش مرکز فریاد و میکروفون رفتند و تارفتند در بلندگوها اول دور و بعد از نزدیک تصنیف و ضرب تبتکشان روی حرف های مرد افتاد. فریاد غلیظ اول مخلوط و بعد متبدل به رنگ های لوطیانه و بابا کر مهاد شد. فریاد خنده دوباره هوای رفت و وقفه ای که شباهت به اعتراض مرتب داشت، یک اشتباه چند ثانیه ای شد که زود هم وارفت، تصحیح شد، تمام شد، رفت. (۱۵۰)

### اصل «این یا آن»!

در همین جا باید گفت که گلستان در تصویر برادر زن معترض، حساب خود را با نویسنده ای که دوست او بود، صافی می کند و از سر غیظ حرف می زند و این ویژگی همه کسانی است که خود روزی در صف مبارزان بوده اند و بعد که از مبارزه سر می خورند یا از آن می برند، دشمن مبارزه می شوند و هرگونه مبارزه را نادانی می شمارند. اما به رغم تصور او، در آن دوره مبارزان و ستم ستیزانی نیز بودند که فریاد اعتراض و غریب پهلوانان شان در برابر جرحه اعدام خواب مرد تازه بدوران رسیده و زینل پور و زرگر و زن زرگر و انبوه میهمانان خوش خیال آنها را بر می آشت و غریب داد خواهان شان روی بوق های تبلیغاتی می افتاد و ضرب و رنگ بابا کریم های مجالس جشن پی در پی «سفیدکاران» را زیر شعاع خود قرار می داد.

در واقع گلستان زمانی قضا یا را خوب می بیند که وارد حوزة های اشرافی آن روز می شود و مجلس ضیافت و طرز فکر جمعی چاپلوس خود باخته را به تصویر می کشد. قراردادها، جد و قمار ایشان را به مسح نقد می زند و آنها را از آرایش ها و صورتک هاشان عریان می سازد. گویی در این موارد بزکها و غازه ها را از چهره پیرزنی زشت و فرتوت که خود را به صورت دخترکی زیبا و شاداب در آورده، کنار می زند و سیمای واقعی و مضحک او را نشان می دهد و نیز نشان می دهد که ادا و اطوار این شخص چقدر زشت و مضحک بوده است. نقاش کتاب «اسرار گنج...» می گوید:

وقتی صداقت بود هوش هم بکار می افتد، چون آنوقت می داند که آن چه می داند برای او پس نیست، هوشش بکار می افتد، چشم باز می شود، افیون ترس و عادت از تأثیر می افتد. آدم می شود آزاد. بی آزادی آدم به آدمیت نمی رسد. (۱۹۵ و ۱۹۶)

## اینکه بطور مطلق، همه چیز درست، زیبا، پاک و نیالوده بشود و باشد مغایر فرا روند تاریخ انسانی است.

می بینیم که تأکید نقاش- سخنگوی نویسنده- بر آزادی فردی است و این همان موضوعی است که عارفان و در عصر ما فیلسوفان اکرستان بر آن مهر قبول زدند و می زنند اما این آزادی به تنهایی کافی نیست. باید دید که آیا می توان شرایط فراهم کرد که امکان آزادی فردی و اجتماعی هر دو را فراهم آورد؟ صداقت و آزادی فردی کافی نیست، همانطور که یکی از اشخاص داستان- وقتی که جان می سپارد- به ادراک آن می رسد:

گفت سیاوش هم سرش افتاد تو تشت طلا اما هنوز

خون سیاوش می جوشد. قرن هاست که ما قدام می شیم. نسل مثل ما همیشه بوده، تموم نمی شه. اما ضرور و فخر از قهرمانی تبار فداکاران تارو تپاه می شد از حس همجواری با تیره تبه کاران. گفت: فقط افسوس که... نسل قاتل قاتل هائی... مثل شمام...

تموم نمیشه. (۲۰۴)

این مطلق گرایی از تصور صداقت و آزادی فردی سرچشمه می گیرد و نمی خواهد این نکته را دریابد که از زمان سیاوش تا امروز خیلی چیزها عوض شده است. اما اینکه بطور مطلق همه چیز درست، زیبا، پاک و نیالوده بشود و باشد مغایر فرا روند تاریخ انسانی است. انسان آزاد می تواند راه دیگری را نیز برود. ممکن است نه از طائفه تبه کاران باشد و نه از تبار فداکاران به آن معنا که شخص داستان

«اسرار گنج...» می گوید. در مثل راهی که فردوسی، بیرونی، حافظ و گوته رفتند و در عصر ما راهی را که کسانی مانند شوابتر و راسل و توماس مان و یا سپرس پیمودند. این منطق گلستان که متکی به اصل: «این یا آن است» رسوب افکار جوانی و دوره کارآموزی حزبی اوست که متأسفانه به رغم دور شدن از حزب و حزب بازی و نزدیک شدن به صداقت و آزادی فردی هنوز در او باقی مانده است. بگذریم از اینکه بگوئیم او خود در عمل چگونه به آن آزادی و صداقتی

که مدعی آنست وفادار مانده؟ کوتاه سخن می توان گفت آنچه او در واقع آزادی می نامد نوعی فلسفه رواقی و احساس هنری است که سخت به خود می پردازد و نگران خویش است تا از خود خویش اهرمی بسازد برای جا به جا کردن سیاره خاک. اما اگر چنین کاری نیز ممکن باشد، فرد به تنهایی از پیش بر نمی آید و در انجام کار جز آنکه به درون آلودگی خود بخزد و به قسمی وارستگی و رستگاری برسد، چاره ای نخواهد داشت.



## عمران سپهر آسیا



### تولیدات شرکت:

- ۱- اتصالات چدنی جهت شبکه های آبرسانی مخصوص لوله های آزیست طبق استاندارد ISO از نوع چدن خاکستری
- ۲- اتصالات بولتدکلند و فلنجی جهت لوله های داکتیل از نوع چدن داکتیل و خاکستری
- ۳- اتصالات چدنی و فولادی، رینگ و فلنج جهت لوله های پلی اتیلن

۴- انواع دریچه های منبوه در قطر و اوزان مختلف کمربند چدنی- لوله محفظه بلند و کوتاه- دستگاه تراش لوله- انواع واشهرای تخت و گرد شیر فلکه- شیر یکطرفه- شیر هوا- سه راه های ۴۵ درجه مخصوص شبکه های فاضلاب

### اجتماعی